

فصل دوم:

دو سازمان مسلمان

«در پی قیام ۱۵ خرداد، مبارزه پارلمانی، لیبرالیستی، دموکرات مآبانه و مسالمت‌جویانه به کلی رنگ باخت. سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی که با اندیشه پارلمانتاریسم حرکت می‌کردند، بیش از پیش به حاشیه رانده شدند و از مردم بیشتر جدا ماندند. اندیشه جنبش قهرآمیز و مسلحانه در میان ملت ایران به شدت و سرعت رشد کرد. در حوزه‌های علمی، مراکز دانشجویی و در میان کسبه و بازاری‌ها و... همه جا سخن از این بود که باید سلاح در دست گرفت و جهاد کرد.»^۱ به نوشته سیدحمید روحانی:

«جهاد مسلحانه در آیین اسلام و مکتب تشیع، جایگاه ویژه‌ای دارد... پیروان راه حسین(ع) به درستی آموخته‌اند که اگر با «قول لّین» و با زبان نرم و ملایم نتوانند طاغوتیان را به راه آورند باید به جهاد و جانبازی برخیزند... و راه عاشورای حسینی، راه قیام و جانبازی و راه عزت و شهادت، همیشه باز است... این اندیشه‌های مکتبی و باورهای دینی... الهام‌بخش نیروهای مسلمان در گرایش آنان به جنبش مسلحانه است... قرن‌ها پیش از پیدایش اندیشه مارکسیستی در جهان، توده‌های پاک‌باخته مسلمان، همواره با حرکت‌های قهرآمیز و شیوه‌های جنگ و گریز در برابر ستمگران و زورمندان ایستاده بودند... در دوران معاصر مبارزات مسلحانه‌ای مانند اعدام انقلابی ناصرالدین شاه دیکتاتور به دست شهید میرزا رضا کرمانی و جنبش تنگستان به رهبری شهید رییس‌علی دلواری و جنبش جنگل به رهبری

۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۳.

شهید میرزا کوچک خان نیز با شیوه‌های چریکی آغاز و دنبال شد. شهید مدرس نیز شماری از نیروهای خود را به آموزش نظامی و فراگیری تاکتیک‌های جنگی و چریکی فراخواند تا بتواند به قیام مسلحانه دست بزند... قیام خیابانی و جنبش شهید نواب صفوی نیز از نوع مبارزات چریک شهری بود.^۱

از جریان‌ها و گروه‌های اسلامی، که در ابتدای دهه چهل در داخل کشور به مشی قهرآمیز در مبارزه اقبال کرده‌اند، دو گروه اصلی و جریان‌ساز، جداگانه بررسی شده‌اند:

۱- جمعیت مؤتلفه اسلامی: این گروه، به لحاظ کلاسیک و در چارچوب تعاریف شناخته‌شده، منحصراً در حوزه مشی مسلحانه قرار نمی‌گیرد و تنها بخشی از آن «شاخه نظامی» بوده است. ولی از جنبه اعتقاد به اقدام قهرآمیز در صورت لزوم در کنار سایر اقدامات ممکن، می‌توان آن را یک گروه سیاسی - نظامی برشمرد. اغلب اوراق کارنامه مؤتلفه معطوف به مبارزات سیاسی - مذهبی نهضت امام خمینی (ره) است و جنبه نیمه‌علنی - نیمه‌مخفی داشته است. تنها مورد قهرآمیز عملی شده در مشی مبارزاتی این گروه، اعدام انقلابی حسنعلی منصور - نخست‌وزیر شاه به هنگام طرح و تصویب لایحه کاپیتولاسیون - بود که به شیوه «فداییان اسلام» صورت گرفته است.

۲- حزب ملل اسلامی: این گروه، از اساس، بر محور مبارزه قهرآمیز و مشی چریکی به وجود آمد. رهبر آن، متأثر از جریانات سیاسی مخفی در کشورهای عربی به خصوص عراق، گروهی تشکیل داد که به سرعت از لحاظ کمی رشد نمود و توانست جمع کثیری از جوانان مسلمان را متشکل کند.

□ جمعیت هیئت‌های مؤتلفه اسلامی

این جمعیت، در بهار ۱۳۴۲ از ائتلاف سه گروه مذهبی به وجود آمد.^۲ گروه مسجد امین‌الدوله، گروه اصفهانی‌ها و گروه مسجد شیخ‌علی که در قالب هیئت‌ها و جلسات مذهبی فعالیت می‌کردند و با آغاز

۱. همان: صص ۱۱۱۳-۱۱۱۶.

۲. عراقی، ناگفته‌ها: صص ۱۶۵-۱۶۶. تعبیر «گروه» به جای «هیئت» نیز از عراقی است: «... در تهران سه گروهی بودند که با همدیگر کار می‌کردند. کار که می‌کردند، کارهای مذهبی داشتند... مطالعه کتابی داشتند، قرائت قرآنی داشتند... برنامه اردویی داشتند... البته دو گروهش تقریباً این شکلی بود؛ یک گروهش هم که مال شهرستان بودند، به خصوص بیشترشان مال اصفهان بودند که به نام بچه‌های اصفهانی معروف بودند توی بازار.» همان: ص ۱۶۵.

نهضت امام خمینی (ره) در سال ۴۱، به طور جداگانه «فعالیت‌های چاپ و پخش اعلامیه‌های مراجع و علما و برگزاری تظاهرات و راهپیمایی‌ها و مجالس سخنرانی‌ها [را] به صورت پراکنده داشتند»،^۱ بعد از برقراری ارتباط با امام، به توصیه ایشان برای اتحاد با یکدیگر آشنایی پیدا کرده در قالب مؤتلفه به هم پیوستند.^۲ آیه‌الله دکتر بهشتی که جلسات درس خصوصی با دو گروه اصفهانی‌ها و مسجد امین‌الدوله داشت، «نقش مؤثری در ایجاد هماهنگی و تشکل مؤتلفه» ایفا نمود.^۳ مؤسسان این گروه عمدتاً از کسبه و اصناف بازار بودند که در فعالیت‌های مذهبی و سیاسی دارای سوابق مختلفی بودند و برخی از آنها تجارب عضویت در گروه‌های سیاسی را نیز داشتند. از بیش از ۴۰ تن مؤسسان و رهبران غیرروحانی این جمعیت تنی چند از شناخته شده‌ترین آنها عبارتند از: حاج صادق امانی، محمدصادق اسلامی، حاج مهدی عراقی، حبیب‌الله عسگراولادی، سیداسدالله لاجوردی، حاج سیدعلاءالدین میرمحمد صادقی، حاج حبیب‌الله شفیق، حاج ابوالفضل توکلی.

مؤتلفه در مدت کوتاهی موفق به توسعه شبکه در تهران و ایجاد هسته‌هایی در شهرها گردید. در بدو تشکیل این سازمان، مؤسّسین آن درصدد برآمدند برنامه‌ها و اصول خود را با امام خمینی (ره) هماهنگ و موافق سازند. حاج مهدی عراقی در این زمینه می‌گوید:

[...] ایشان هم تأیید فرمودند؛ و هرکسی هم که می‌رفت از حاج آقا [=امام خمینی] سؤال می‌کرد، ایشان می‌فرمودند که «مسلمان باید تشکیلاتی باشد؛ مسلمان بدون تشکیلات ارزشی ندارد.»^۴

مرام‌نامه و اساسنامه پس از تصحیح توسط آیه‌الله دکتر بهشتی و حجة‌الاسلام دکتر باهنر (مسئول کمیته تبلیغات) زیر نظر شورای روحانیت تهیه و پس از مشورت و تصویب، در حوزه‌های اصلی و شوراهای مرکزی هیئت‌های سه‌گانه نیز به تصویب رسید.^۵ شورای روحانیت که در رأس جمعیت قرار داشت متشکل از ۴ نفر بود: آیه‌الله مطهری، آیه‌الله دکتر بهشتی، آیه‌الله انواری و حجة‌الاسلام مولائی.^۶

۱. مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۲۷.

۲. همان: صص ۱۴۷ و ۱۴۹.

۳. همان: ص ۱۵۱؛ پانویس.

۴. عراقی، ناگفته‌ها: ص ۱۶۶.

۵. مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۵۴.

۶. همان: صص ۴۴۹ و ۱۵۳.

پس از نوشتن اساسنامه و آیین‌نامه، تقسیم کارها در چهار گروه انجام گرفت: گروه اجراییات، گروه بررسی مسائل سیاسی، گروه اقتصادی و گروه روحانیت (ایدئولوژی و اعتقادات).^۱

مسئله ایدئولوژی را واگذار گروهی به نام «گروه روحانیت» کرده بودیم که آنها مسائل تعلیماتی را از جهت ایدئولوژی بررسی می‌کردند؛ به صورت جزوات، می‌دادند و در حوزه‌ها [تشکیلات] تدریس می‌شد.^۲

حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود، پس از اشاره‌ای گذرا به تشکیل مؤتلفه، در مورد رابطه منظم این تشکیلات با روحانیت می‌نویسد:

[...] امام هم موافقت کردند و چند روحانی مورد اعتماد خودشان را برای نظارت بر کار این‌ها و پاسخگویی سؤالات و تغذیه فکری‌شان انتخاب کردند؛ از آن جمله آقایان مطهری، بهشتی، انواری. کتاب انسان و سرنوشت آقای مطهری محصول درس‌هایی است که ایشان برای همین جمعیت و جلسات دیگری از این قبیل آماده کرده بودند.^۳

در خصوص مشی مبارزاتی، به‌نظر می‌آید که حرکت‌های مؤتلفه متناسب با روند مبارزه امام خمینی (ره) بوده و از بدو تشکیل مبارزه قهرآمیز در دستور کار قرار نداشته است.

حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در مورد علل اتخاذ مشی قهرآمیز در این جمعیت می‌گوید:

«موج جدید مبارزه از سال ۴۱ پیداشد... یک حرکت اسلامی بود، بر پایه موعظه و نصیحت و با سخنرانی، اعلامیه، تظاهرات، اجتماعات عظیم و اعتراضات صریح و افشاگری و ارشاد سیاسی علنی و حضوری فراگیر در سراسر کشور. ماهیت این مبارزه دینی و سیاسی بود، بی‌آنکه بخواهیم دست به اسلحه ببریم. بعد از خشونت‌هایی که رژیم نشان داد و تظاهرات بدون خشونت مردم [۱۵ خرداد] را به خاک و خون کشید و در پی آن زندان‌ها و اعدام‌ها، واکنشی پیش آمد و عده‌ای به این فکرافتادند که نمی‌توان به حرکت نظامی رژیم پاسخ سیاسی داد. پاسخ مناسب خشونت، خشونت است. از طرفی گروهی از فداییان اسلام هم - مثل حاج مهدی عراقی و حاج صادق امانی - از یاران نزدیک امام بودند که تجربه‌ها و سوابق گذشته آنان در گرایش به حرکت مسلحانه، مؤثر بود. چنین بود که در کادر مرکزی مؤتلفه، گروهی راه مبارزه مسلحانه را انتخاب کردند. تکروری هم نبود، دوستان دیگر آنان هم این حرکت را تأیید می‌کردند، ما هم در سطح

۱. عراقی، ناگفته‌ها: صص ۱۶۶-۱۶۷.

۲. همان: ص ۱۶۷.

۳. هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: صص ۱۹۸-۱۹۹.

محدود و کنترل شده مخالف نبودیم. چون احساس می‌شد که اگر با آن خشونت رژیم با نرمش برخورد شود، گستاخ‌تری شوند... با چنین زمینه‌ای گروهی از مؤتلفه به مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند.^۱

تشکیلات مؤتلفه طبق اساسنامه که با رعایت اصول تقیه (پنهان کاری مبارزاتی) تنظیم شده بود، دارای ۳ سازمان مرکزی، مالی، و تبلیغات و ارتباطات بود.^۲ شورای روحانیت، شورای تصمیم‌گیری و شاخه نظامی در متن اساسنامه مکتوب درج نگردید ولی عملاً وجود داشت.^۳

واحد پایه تشکیلات مؤتلفه، «حوزه» بود؛ و فعالیت هفتگی حوزه‌ها عبارت بود از بحث عقیدتی، تفسیر سیاسی امور داخلی، تفسیر سیاسی امور خارجی، مطالعه انقلاب‌های آزادی‌بخش، جمع‌آوری حق عضویت اعضا و برآوردن نیازهای سازمانی.^۴ حاج مهدی عراقی می‌گوید تا مرحله دستگیری رهبران گروه در بهمن ۴۳ «در حدود ۵۰۰ جلسه ما داشتیم و ۵ هزار تا عضو می‌شده که ۵۰۰ جلسه می‌توانیم بگوییم در تهران و شهرستان‌ها داشتیم که سیصد و خرده‌ای از آن در تهران بود... طی این مدت یک نفر، یک دفعه، نه پلیس توانست رخنه کند و کشف کند و نه ساواک، این حرفی بود که خود این ناصر مقدم که الآن [پاییز ۵۷] رییس ساواک هست، آن موقع هم رییس سازمان امنیت تهران بود، گفت که در این مملکت نزدیک به سه سال حرکت‌هایی ایجاد شد که همه دست این گروه [مؤتلفه] بود، بدون اینکه ما سرنخی از آنها به دست آوریم.»^۵

تا سال ۱۳۴۳ هشت جزوه تشکیلاتی - سیاسی حاوی مسائلی در مورد حزب، ضرورت مبارزه، عضوگیری و غیره - که عنوان جزوه یا درس هشتم، «ضرورت مبارزه در شرایط فعلی از نظر شرعی» بود - در اختیار حوزه‌های مؤتلفه قرار گرفته بود. این دروس، پس از مطالعه اعضا و مباحثه در حوزه، از طرف مسئول رابط جمع‌آوری می‌شد. هر ماه، «تفسیر سیاسی ماه» نیز در نشریه‌ای جداگانه منتشر می‌شد.^۶ پیشتر، از جمله در جزوه‌ای منتشر شده در اروپا، اشاره شده بود که «ارگان مؤتلفه، نشریه انتقام بود...» و

۱. مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۲۴.

۲. همان: ص ۱۵۵.

۳. همان: صص ۲۴۱-۲۴۲. عراقی، ناگفته‌ها: ص ۲۰۶؛ تصریح بر وجود شاخه نظامی.

۴. اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه...: ص ۲.

۵. عراقی، ناگفته‌ها: ص ۱۷۰.

۶. اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه...: صص ۲-۳.

شرح نسبتاً مبسوطی نیز در بیان مشخصات و محتوای آن آمده بود؛^۱ این تصور از آن رو پدید آمده بود که طبق تصریح حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی، این نشریه و نشریه بعثت را جمعی از روحانیون مبارز قم با پشتوانه مالی مؤتلفه منتشر می‌کرده‌اند؛ که طبعاً در حوزه‌های آن نیز مطالعه می‌شده است.^۲ در نگاهی اجمالی، بخشی از عمده‌ترین فعالیت‌های مؤتلفه - یا دقیق‌تر، گروه‌های تشکیل‌دهنده مؤتلفه - به قرار زیر است:

بهمن ماه ۱۳۴۱

تدارک و شرکت در رهبری اعتصابات علیه فرماندوم شاه در ۶ بهمن.

خرداد ماه ۱۳۴۲

سازمان دادن و سامان بخشیدن تظاهرات ده‌ها هزار نفری عاشورای ۱۳۸۳ ق. / ۱۳ خرداد و سپس ۱۵ خرداد.

فروردین ماه ۱۳۴۳

برگزاری مجالس جشن آزادی امام خمینی (ره) در تهران و قم، که تبدیل به مجالس افشاگری علیه رژیم شد؛ برگزاری مجلس ختم شهدای مدرسه فیضیه در مسجد جامع چهل‌ستون تهران.

خرداد ماه ۱۳۴۳

تدارک و رهبری تظاهرات عاشورای ۱۳۸۴ ق.، در بزرگداشت نخستین سالگرد شهدای ۱۲ محرم / ۱۵ خرداد.

۱. همان: ص ۳.

۲. «از اساسی‌ترین کارهای ما در آن چند ماه [فاصله دستگیری تا آزادی امام خمینی] ایجاد تشکیلاتی بود که مرکزیت آن از یازده نفر تشکیل می‌شد: آقایان خامنه‌ای، منتظری، ربانی شیرازی، قدوسی، مصباح یزدی، امینی [نجف آبادی]، محمدخامنه‌ای، آذری [قمی]، مشکینی، حائری تهرانی و من. نشریه مخفی بعثت و انتقام در حقیقت ارگان همین جمعیت بود که در کارهای اجرایی آن آقایان سید محمود دعایی، مصباح، علی حجتی کرمانی و سیدهادی خسروشاهی و من همکاری داشتیم. نشریه بعثت بیشتر جنبه سیاسی و پرخاش و افشاگری داشت و نشریه انتقام جنبه ایدئولوژیکی آن قوی بود؛ که شاید براساس احساس چنین نیازی پس از بعثت منتشر شد. بعثت را من اداره می‌کردم و انتقام را آقای مصباح یزدی. در حل مسائل مالی هم نقش اساسی را هیئت‌های مؤتلفه داشتند.» هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۱۹۵.

آبان ماه ۱۳۴۳

چاپ و پخش وسیع اعلامیه ضدکاپیتولاسیون امام خمینی(ره)، در تهران و شهرستان‌ها؛ تدارک اعتصاب در بازار و محلات جنوبی تهران، به مناسبت تبعید امام خمینی(ره).

آذر ماه ۱۳۴۳

رهبری اعتصابات تاکسیرانان تهران در ۹ آذر، به مناسبت گران شدن قیمت بنزین؛ برگزاری میتینگ اعتراضی ضد رژیم در ۲۱ آذر در مسجد حاج سید عزیزالله تهران.

بهمن ماه ۱۳۴۳

اعدام انقلابی حسنعلی منصور نخست‌وزیر شاه در اول بهمن، به علت طرح و تصویب ماده واحد منضم به «قرارداد وین» دایر بر مصونیت قضایی و کنسولی مستشاران نظامی آمریکا در ایران (کاپیتولاسیون).^۱

صبح روز اول بهمن ماه ۱۳۴۳ حسنعلی منصور به ضرب گلوله‌های سلاح کمری محمد بخارایی مجروح شد و در ششم بهمن ماه، مصادف با سالروز رفراندوم شاه، درگذشت. «هیئت‌های مؤتلفه اسلامی برای اعدام انقلابی حسنعلی منصور و دیگر مقامات دولتی از [آیه‌الله] حاج سید هادی میلانی مجوز گرفتند. طبق برنامه تعیین شده از سوی این گروه، بنا بود همزمان با کشتن منصور، برخی از مهره‌های دیگر رژیم شاه، مانند نصیری، علم، اقبال و برخی از مدیران جراید که وابسته به دربار و صهیونیسم بین‌المللی بودند و به امام اهانت می‌کردند نیز کشته شوند، نیز برخی از مراکز و اماکن وابسته به دربار، امپریالیسم و صهیونیسم نیز منفجر شود. لیکن پیش از آنکه بتوانند به این برنامه‌ها جامه عمل بپوشانند، همگی شناسایی و دستگیر شدند.»^۲

در جریان محاکمه این گروه، که در هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ آغاز شد، صادق امانی - از رهبران مؤتلفه - گفت:

ما با بررسی اوضاع به این نتیجه رسیدیم که پاسخ به «این مسئله» از لوله تفنگ می‌تواند خارج

۱. عراقی، ناگفته‌ها: صص ۱۶۵-۲۱۲؛ با تلخیص. اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه...: صص ۲-۴.
۲. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۲۲. در مورد مجوز شرعی همچنین - مقدم، خشونت قانونی: صص ۲۴۵ و ۲۴۶.

شود.^۱

وی در قسمت دیگری از دفاعیات خود نیز گفت:

«شاه بدون آنکه حق دخالت در امور مملکت را داشته باشد، رسماً دخالت و اوامر خود را تحمیل می‌نماید، که ما خواهان محو آن هستیم، من به خوبی مشاهده و احساس می‌کنم که تبعیض سراسر شئون این کشور را فراگرفته است. بسیار در شگفتم در کشوری که دم از اسلام و مذهب تشیع می‌زند، نمونه‌های حیات اسلامی هیچ دیده نمی‌شود.»^۲

محاکمه در دادگاه نظامی و به صورتی - تقریباً - در بسته انجام گرفت. محمدبخارایی جوان ۲۱ ساله‌ای که متهم ردیف اول شمرده می‌شد، از موضع دفاع از عمل خویش برخوردار کرد و دست به افشاگری علیه رژیم زد. وی پس از بیان مشکلات اقتصادی کشور، فقر مردم، شدت اختلاف طبقاتی و اشاعهٔ رو به فزون فساد توسط سران رژیم، اظهار داشت (نقل به مضمون):

آقای دادستان! اینها چیزهایی هستند که عامل محرک من [بوده است] که من را وادار کرد حداقل بتوانم از یکی از افرادی که این فساد را در این جامعه حاکم کرده و این بدبختی را برای جامعهٔ ما به وجود آورده انتقام بگیرم. و من ادعا می‌کنم که اولین تیر را به طرف دشمن رها کردم تا به جوانان این مرز و بوم بگویم: تا خارج کردن آخرین نفر استعمار، اسلحهٔ خودشان را [به] زمین نگذارند.^۳

مرتضی نیک‌نژاد متهم ردیف سوم نیز در دفاعیه خویش چنین گفت:

«این فشار و اختناق است که در سینه‌ها، کینه‌های التیام‌ناپذیری به وجود می‌آورد و این تبلیغات مسموم است که نمی‌گذارد فریاد سوزناک و جگرخراش مظلوم شنیده شود. این شیوع کفر و نفاق است که نمی‌گذارد پیام‌های الهی به گوش مردم برسد. و این استعمار است که نمی‌گذارد پیک آزادی، نوید امیدبخش خود را در فضا طنین‌انداز کند.»^۴

دادستان نظامی برای ۱۳ تن از متهمان تقاضای اعدام کرده بود. با اقداماتی که در سطح جامعه و بویژه توسط علما و روحانیون انجام شد، در دادگاه تجدیدنظر ۶ تن به اعدام محکوم شدند و بقیه به حبس‌های مختلف. «علاوه بر گروه محمد بخارایی [شاخه نظامی]، بیش از صد نفر از افراد «جمعیت‌های

۱. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۷۴-۳۷۵.

۲. مقدم، خشونت قانونی: ص ۲۸۶؛ پانوش ۴.

۳. عراقی، ناگفته‌ها: ص ۲۳۸.

۴. مقدم، خشونت قانونی: ص ۲۸۶؛ پانوش ۳.

مؤتلفه اسلامی» نیز به اتهام همدستی با آنان پس از شکنجه‌های غیرانسانی، در دادگاه نظامی به زندان درازمدت^۱ محکوم شدند. سرانجام مطبوعات کشور در ۲۶ خرداد ماه ۱۳۴۴ اعلام کردند که حکم اعدام در مورد چهار تن به اجرا درآمده است. اسامی و مشخصات اعضای بازداشت شده مؤتلفه و محکومیت آنان ذیلاً درج شده است:

ردیف	نام و نام خانوادگی	تاریخ تولد	شغل	محکومیت
۱	محمد بخارایی	۱۳۲۳	شاگرد آهن فروش	اعدام
۲	رضا صفارهرندی	۱۳۲۵	پارچه فروش	اعدام
۳	مرتضی نیک‌نژاد	۱۳۲۱	گالش فروش	اعدام
۴	صادق امانی همدانی	۱۳۰۹	خواربارفروش	اعدام
۵	مهدی عراقی	۱۳۰۹	معدنچی	اعدام (تبدیل به ابد)
۶	هاشم امانی همدانی	۱۳۰۳	حبوبات فروش	اعدام (تبدیل به ابد)
۷	حبیب‌الله عسگراولادی	۱۳۱۱	فروشنده خشکبار (تحصیلات حوزوی تا سطح)	ابد
۸	عباس مدرّسی فر	۱۳۱۷	خواربارفروش	ابد
۹	ابوالفضل حیدری	۱۳۱۹	حبوبات فروش	ابد
۱۰	محمدتقی کلافچی	۱۳۲۰	بلورفروش	ابد
۱۱	محمی‌الدین انواری	۱۳۰۵	روحانی	۱۵ سال
۱۲	احمد شاهیداغلو (شهاب)	۱۲۹۸	آهن فروش	۱۵ سال
۱۳	حمید اییکچی	۱۳۲۶	محصل (روحانی زاده)	۵ سال در دارالتأدیب (به علت صغر سن)

سایر اعضای شورای روحانیت و بقیه رهبران و مسئولان اصلی مؤتلفه توسط ساواک شناسایی نشدند و هویت و جایگاه تشکیلاتی آنها در آن زمان مکتوم ماند. دو عضو مهم جمعیت مؤتلفه متواری شدند و رژیم تا سال‌ها از آنها خبری نداشت. فرد نخست سیدعلی اندرزگو روحانی عضو شاخه نظامی معروف به «شیخ عباس تهرانی» در سال‌های بعد با گروه «حزب‌الله» و «سازمان مجاهدین خلق» ارتباطاتی پیدا کرد و در تدارک اسلحه آنها را یاری داد. وی به دلیل تعبدش به «احکام شرع» نتوانست به همکاری با سازمان اخیر ادامه دهد؛ و سرانجام در ماه رمضان ۱۳۵۷ شمسی، پس از ۱۳ سال مبارزات مؤثر و زندگی مخفی

۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۳۰.

در درگیری مسلحانه توسط مأموران ساواک شهید شد.^۱ نفر دوم حاج مهدی بهادران عضو سازمان مرکزی با نام مستعار «عباس میرزایی»، ضمن حضور در جریان مبارزات، سال‌ها در شیراز - ظاهراً - به معماری اشتغال داشت؛ تا اینکه در سال ۴۸ دستگیر شد و هویت اصلی وی فاش گردید.^۲ از میان اعضای زندانی مؤتلفه، عباس مدرسی فر به سازمان مجاهدین خلق جذب شد - که پس از حوادث اوایل تابستان ۱۳۶۰، همراه با برخی دیگر از اعضای سازمان، روانهٔ خارج از کشور گشت.

حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی معتقد است که فکر مبارزه مسلحانه ابتدا در مؤتلفه قوی بود، اما پس از ضربه‌ای که به علت اعدام انقلابی منصور به آنان وارد شد، تقریباً این اندیشه از میان آنان رفت، چرا که از آن ماجرا چنین نتیجه گرفته شد که «با عملیاتی کوچک، ضربه‌ای بزرگ به جریان‌های سیاسی وارد می‌شود».^۳ پس از دستگیری‌های سال ۴۴ به بعد «و مسافرت شهید مظلوم دکتر بهشتی به اروپا و ضرورت مخفی کاری بیشتر... مؤتلفه دچار رکود شد و هر چند فعالیت‌های آن تا سال ۴۹ ادامه یافت اما آن گسترش قبلی را نداشت... و دیگر به نام مؤتلفه اسلامی فعالیت چندانی انجام نگرفت».^۴

چند نکته در جمع‌بندی یادآور می‌گردد:

۱- مؤتلفه را در تعاریف متداول نمی‌توان در حوزهٔ گروه‌هایی قرار داد که استراتژی و تاکتیک‌های مدوئی برای مبارزهٔ مسلحانه داشته‌اند.

۲- از مجموعهٔ شواهد و خاطرات برمی‌آید که هدف اعدام انقلابی، در ابتدا، شخص شاه بوده است اما به دلیل نداشتن «سازمان‌دهی برای جایگزینی» او، از این اقدام منصرف شده‌اند. یکی از عمده‌ترین دلایل انصراف، بیم جایگزینی نیروهای سازمان یافته‌ای بوده است که ایدئولوژی دیگری داشته‌اند و احتمالاً با کمک اجنبی قدرت را قبضه می‌کرده‌اند.^۵ خود بخارایی نیز در

۱. مشروح ماجرای کنترل و برخورد ساواک، از زبان بهمن نادری‌پور (معروف به تهرانی) - بازجو و شکنجه‌گر ساواک - در دادگاه انقلاب اسلامی بیان شد. روزنامه اطلاعات، ۳ تیر ۵۸. برای آگاهی بیشتر در مورد زندگی سیدعلی اندرزگو - کتاب سردار سرفراز... و مجلهٔ عروة‌الوثقی، ش ۷۹، ۹ مرداد ۵۹.

۲. طاهری، خاطرات...: ص ۷۱. در گزارش ساواک نام شناسنامهٔ جعلی وی «حسن میرزایی» قید شده است. مقدم، خشونت قانونی: ص ۴۳۰.

۳. هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: ص ۲۴۱.

۴. مقدم، خشونت قانونی: ص ۱۲۸.

۵. عراقی، ناگفته‌ها: ص ۲۰۹.

بازجویی‌ها و محاکمات، به قصد اولیه از بین بردن شاه تصریح دارد: آقای بخارایی صراحت دارد بر اینکه ما نظر اولی مان این بود که شاه را برداریم از وسط؛ چون عامل مستقیم استعمار در داخل، این را تشخیص داده بودیم. ولی بعد از مذاکراتی که داشتیم، چون دیدیم که در داخل ما آن سازمان‌بندی و تشکیلاتی که با رفتن شاه بتوانیم خودمان قبضه کنیم و دیگران یا استعمار دیگری نیاید و جایگزین نشود نداریم، بهتر دیدیم که به عنوان هشدار به استعمار و به شاه، این مهره‌ها را انتخاب کنیم. [...] و ما از این فرصت استفاده بکنیم، بتوانیم آن سازمان‌بندی که جایگزین این تشکیلات بشود، به وجود بیاوریم.^۱

۳- نقش بخارایی در اعدام انقلابی منصور و بازجویی و محاکمات قابل توجه است؛ تا آنجا که بیژن

جزنی پس از اشاره به سابقه فعالیت بخارایی در جبهه ملی می‌نویسد: بخارایی در بازجویی مقاومت کرد ولی با شناسایی او، رفت و آمدهای او و همکاری‌اش به خانه و آشنایی‌اش با این افراد، رفقایش بازداشت شدند. [...] پس از تحقیقات و محاکمه، سرانجام چهار نفر به اسامی محمد بخارایی، صفار هرنندی، مرتضی نیک‌نژاد و صادق امانی به شهادت رسیدند و بقیه به زندان‌های سنگین محکوم شدند.^۲

عراقی نیز تصریح دارد بر اینکه «مرحوم بخارایی هیچ اعترافاتی نداشته، اصلاً»؛^۳ و در خصوص مواضع نخستین او در بازجویی، پیش از کشف گروه و دستگیری سایر افراد، می‌نویسد:

بخارایی هم همه مسئولیت‌ها را خودش پذیرفته بود. خودش قبول کرده بود. گفت: «خودم کردم؛ تشخیص این بود: خائن بوده، وظیفه شرعی ام بوده.»^۴

۴- عمل شجاعانه و «موفق» بخارایی، در افزایش جذب جوانان مذهبی به مبارزه مؤثر بود. این نکته را جزنی نیز مورد تأکید قرار داده است:

کشته شدن منصور، در حد عمومی، اثر گذاشت و در افزایش تمایلات مسلحانه به خصوص در بین عناصر مذهبی و غیر مارکسیست بی تأثیر نبود.^۵

واقعه کاخ مرمر، چنانکه در فصل بعد اشاره خواهد شد، یکی از تأثیرات این حرکت محسوب می‌شود.

۱. همان: ص ۲۳۳.

۲. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: صص ۱۲۹-۱۳۰.

۳. عراقی، ناگفته‌ها: ص ۲۱۷.

۴. همان: همان صفحه.

۵. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۰.

۵. خصوصیات اعتقادی و اخلاقی اعدام شدگان، الگوی ویژه‌ای در مبارزات پدید آورد. آنان «به اسلام راستین سخت ایمان داشتند... و در راه عقیده خود از هستی خویش مایه گذاشتند. برخی از این افراد، چنانکه دوستانشان اظهار کردند، در مدت عمر ترک اولی انجام ندادند و عمل مکروهی از آنان سر نزد. درباره شهید امانی برخی از مجتهدان عادل گفتند که ایشان عادل است و به ایشان [در] نماز [اقتدا کرده] می‌خوانند. آنان در روزهای آخر عمر در زندان، همواره با وضو بودند و به راز و نیاز و عبادت اشتغال داشتند و آنگاه که به سوی میدان شهادت می‌رفتند، با رویی باز و چهره‌ای خندان و قدمی استوار، پیک مرگ را استقبال کردند و در حالی که با فریاد «الله اکبر» میدان تیر را به لرزه درآورده بودند، به سوی خدا شتافتند.»^۱

□ حزب ملل اسلامی

روزنامه‌های ۲۸ دی‌ماه ۱۳۴۴، به نقل از سرهنگ فرسیو دادستان ارتش، از کشف و سرکوب جمعیتی با نام «حزب ملل اسلامی»^۲ خبر دادند.

رژیم در خرداد ۴۴ عاملین ترور منصور را به اعدام و حبس‌های سنگین محکوم کرد. در آذرماه آن سال نیز محاکمه ۱۴ تن از متهمین حادثه کاخ مرمر را، به انجام رساند و محکومیت‌شان را اعلام نمود. فحوای تبلیغات رژیم حکایت از آن داشت که چنانچه سازمان مخالفی وجود داشته سرکوب شده است. از این رو، با آنکه نخستین بازداشت‌های اعضای حزب ملل در اواخر مهرماه همان سال صورت گرفته بود لیکن اخبار آن ماه‌ها بعد انتشار یافت.

مطابق تحلیل رهبر و یکی از اعضای «حزب ملل اسلامی»، تأخیر در اعلام کشف جمعیت مزبور

۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵: ۱۱۴۱-۱۱۴۲.

۲. برای تنظیم این بخش، از تاریخ سی‌ساله ایران تألیف بیژن جزنی نیز استفاده شده است. در مقاله «حزب ملل اسلامی» که در شماره نخست فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر به چاپ رسیده، ذیل عنوان فرعی «نقدی بر ارزیابی نویسندگان»، به شدت به جزنی و کسانی که از نوشته وی سود برده‌اند انتقاد شده است. بیژن جزنی در نقل ماجرای تشکیل و کشف حزب ملل، تا حدی انصاف به خرج داده ولی در طرح تحلیل جهت‌دار خود نکات درست و نادرست را به هم آمیخته است. در بسیاری از موارد، روایت «دیگران» - تا آنجا که ناقص واقعیت‌ها نباشد - سودمندتر است؛ به خصوص اگر به حوزه نقد و تحلیل راجع باشد.

بی سبب نبود.^۱ دستگیری گروه زیادی از مخالفین رژیم، آن هم جوانانی که متوسط سن آنها ۲۳ سال بود، «در حقیقت نشانه‌ای از یک جریان نیرومند مخالف و مبارز علیه رژیم بود» و «نشان از یک جریان تازه‌ای بود که برای جوانان جاذبیت و مقبولیت داشت». شیوع اخبار غیررسمی دربارهٔ این تشکیلات، در محافل سیاسی و تبلیغاتی داخل و خارج کشور، رژیم را ناچار ساخت که «خبر را به شکل کاملاً غیرمنتظره و به صورتی ویژه، که نشان از پیروزی دولت بر یک جریان بسیار خطرناک علیه امنیت ملت و کشور داشت، اعلام نماید».^۲

«طرح تأسیس این حزب در سال ۱۳۴۰ توسط رهبر آن ریخته شد و فعالیت برای عضوگیری، در سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ آغاز گشت و در فاصله کوتاهی توانست شماری (جمعاً ۵۵ نفر) از نیروهای جوان مذهبی را به خود جذب کند، اما پس از لو رفتن تشکیلات و دستگیری همه اعضا، به سرعت پایان یافت و تنها، رهبران آن برای سال‌ها در زندان رژیم شاه باقی ماندند».^۳

سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی، فرزند یکی از علمای مقیم نجف اشرف، در دوران تحصیلات متوسطه جذب جنبش اسلامی عراق بویژه حزب الدّعوة شد. وی برای ادامهٔ تحصیل به ایران آمد و در سال ۱۳۴۰، به اتفاق چند تن از دوستانش، تشکیلاتی را پایه ریخت که «حزب ملل اسلامی» نام گرفت. «سید محمدکاظم که تنها بیست و سه سال داشت... توانست در قم با برخی از طلاب ملاقات کرده و از میان آنان **محمدجواد حجتی** را به تشکیلات وارد کند. در تهران نیز دوستانی داشت که هر کدام به نوبه خود وظایفی را در تشکیلات برعهده داشتند. هدف این حزب، سرنگونی نظام سلطنتی و ایجاد دولت اسلامی بود».^۴

علايق بجنوردی در عراق و نگاه او به تحولات سیاسی جهان عرب و آمریکای لاتین فضای سیاسی

۱. منظور سید محمدکاظم بجنوردی و جواد منصوری است. مأخذ، فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: ص ۱۹۲ است؛ ولی آنچه در گیومه سطور بعدی نقل شده از جواد منصوری است که مأخذ آن در پی می‌آید.

۲. منصوری، سیر تکوینی انقلاب اسلامی: ص ۲۳۲. روزنامه کیهان، چهار روز پس از مصاحبهٔ دادستان ارتش، گزارش رپرتاژگونه‌ای انتشار داد که نمونه‌ای از عناوین و مطالب آن در اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه... صص ۵۲-۵۵ از روزنامه کیهان ۲ بهمن ۴۴ نقل شده است.

۳. جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: صص ۳۲۸-۳۲۹.

۴. همان: ص ۳۲۹.

و انقلابی ذهن بجنوردی را شکل می‌داد.^۱ خود وی در این مورد چنین نوشته است:
 [...] از همه جریانات انقلابی که در دنیا بود کسب تجربه و بهره‌برداری می‌کردیم. شخص خاص
 و یا جریان خاصی مد نظر نبود. از حرکت‌های ناسیونالیستی ناصر گرفته تا جنگ‌های چریکی
 الجزایر و کوبا، تا جنگ‌هایی که در آسیای جنوب شرقی بود و مبارزاتی که در همه کشورهای
 جهان سوم در آن زمان وجود داشت، ما بهره و الهام می‌گرفتیم. [...] الهام به این معنی که برای
 ما القای تجربه بود.^۲

بجنوردی و دوستانش، مشی قهرآمیز و «استراتژی مبارزات مسلحانه» را برگزیدند. نشریات
 درون‌گروهی تدوین شد و در کلاس‌ها (حوزه‌ها)ی حزب مورد بررسی قرار گرفت. اولین نشریه، ما و
 مرحله کنونی نام داشت.^۳

این نشریه چکیده نظریات «حزب ملل اسلامی» و مطالبی راجع به مبارزه مسلحانه را در خود
 جای داده بود و در ضمن آن، شرایط اقتصادی و سیاسی مورد تأکید قرار می‌گرفت.^۴
 استراتژی حزب دارای سه مرحله بود: مرحله اول را «مرحله ازدیاد و تعلیمات» می‌نامیدند، مرحله دوم
 «استعداد یا آمادگی» بود و مرحله سوم «ظهور یا قیام مسلحانه»؛ که خود سه مرحله داشت: اول
 «آشوبگری مسالمت‌آمیز»، دوم «آشوبگری قهرآمیز»، سوم «جنگ چریکی دهقانی».^۵
 حزب معتقد بود که پیش از «آشوبگری قهرآمیز» و یا در عرض آن، باید درصدد کسب «مشروعیت
 عرفی و شرعی» مبارزه باشد.

چون هنوز - عملاً - به مرحله مبارزه مسلحانه نرسیده بودیم، از لحاظ امنیتی، برای خودمان جایز
 و لازم نمی‌دانستیم که برویم نزد مجتهدین [و] کسب مشروعیت کنیم ولی کسب مشروعیت در
 برنامه‌هایمان بود و معتقد بودیم آنچه را که امام در این زمینه پاسخ داده است، پاسخ مقطعی و
 برای همان گروه و محدود به همان گروه بوده است؛ و مخاطبین امام مشخص و معین بود [ه‌ا]ند؛
 بنابراین ما، در وقت خودش، به هر حال کسب اجازه می‌کردیم.^۶

۱. هفته‌نامه بهمن، ش ۲، ۲۳ دی‌ماه ۷۴: ص ۱۳؛ متن خاطرات بجنوردی.

۲. هفته‌نامه بهمن، ش ۱۶، اول اردیبهشت ۷۵: ص ۱۳.

۳. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۰. هفته‌نامه بهمن، ش ۲، ۲۳ دی‌ماه ۷۴: ص ۱۳.

۴. هفته‌نامه بهمن، ش ۲: همان صفحه.

۵. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱ و ۲-۳: مقالات بجنوردی و

حجتی کرمانی. هفته‌نامه بهمن، ش ۳ و ش ۴: ص ۱۳.

۶. هفته‌نامه بهمن، ش ۶، ۲۱ بهمن ۷۴: ص ۱۳.

«این حزب یک برنامه ۶۵ ماده‌ای داشت که مهم‌ترین نکته آن ایجاد دو مجلس، یکی مجلس مردم و دیگری مجلس بزرگان بود. در مجلس نخست، لوایح مطرح می‌شود و در نهایت برای تعیین حدود شرعی، به مجلس بزرگان که از فقهای عادل تشکیل شده، ارجاع داده می‌شود... [به نظر مؤسس حزب] حزب ملل در سه زمینه، [در زمان تأسیس و عرصه نظریه‌پردازی] پیشگام مبارزات مرحله نوین بود. نخست در براندازی رژیم، دوم طرح حکومت اسلامی و سوم جنگ مسلحانه.»^۱

«حزب برای مدتی به ایجاد نظم داخلی خود پرداخت و در نهایت خود را برای مبارزه مسلحانه آماده کرد. این اقدامات خیلی سریع و تقریباً بی‌حساب انجام شد، دلیل آن هم کم‌تجربگی افراد بود که بیشتر جوانان حول و حوش بیست سال بودند.»^۲ سرانجام رهبر و اعضای «حزب ملل اسلامی» در مهرماه ۱۳۴۴، پیش از انجام هر عملیاتی، از طریق کاملاً تصادفی به دلیل «یک سهل‌انگاری ساده» توسط یکی از افراد «تازه عضوگیری شده» به دام افتادند و گروه متلاشی گشت.^۳

به گفتهٔ بجنوردی، «حزب در لحظهٔ دستگیری بیش از یکصد نفر کادر آموزش دیده تشکیلاتی داشت که برای هر مأموریت و هر فداکاری حاضر بودند و انگیزهٔ همه این افراد، اسلام و حکومت اسلامی بود.»^۴ وی تأکید دارد که «حضرت امام [خمینی] (ره) برای ما مرجع تقلید دینی و سیاسی و الگو و عروة الوثقی بودند. ما از اعلامیه‌های ایشان درس و الهام می‌گرفتیم... ایمان و اعتقاد ما به حضرت امام (ره)... همواره حفظ شد.»^۵

رژیم شاه در تبلیغات خود کوشید که عضویت یک روحانی در کادر رهبری این حزب را پوشیده نگاه دارد، «از این رو تیمسار فرسیو رییس دادستانی ارتش در مصاحبه خود در برابر این پرسش که آیا در میان دستگیرشدگان، روحانی نیز وجود دارد پاسخ منفی داد و حتی در روزنامه‌ها عکس شیخ محمدجواد حجتی کرمانی را بی‌عمامه انداختند که خود، نشان دهنده وحشتی بود که رژیم از رو آوردن جامعه روحانیت به انقلاب مسلحانه داشت. کرمانیان مقیم مرکز در مقابل این توطئه، طی اعلامیه‌ای همراه با عکس حجتی

۱. جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: صص ۳۲۹ و ۳۳۱.

۲. همان: ص ۳۳۰.

۳. موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۵۹.

۴. همان: ص ۵۷.

۵. همان: صص ۵۶-۵۷.

کرمانی [با لباس روحانی]، شاه را رسوا کردند.»^۱

بجنوردی در خاطرات خود عضویت حجة الاسلام دکتر محمدجواد باهنر در حزب ملل اسلامی توسط

آقای حجتی کرمانی، را اینگونه شرح داده است:

«آقای حجتی [کرمانی] در تهران در خانه‌ای زندگی می‌کرد که با مرحوم شهید باهنر مشترکاً اجاره کرده بودند... آقای باهنر را بعدها آقای حجتی عضوگیری کرده بود و چون در هنگام دستگیری اعضای حزب، هیچ‌کس متوجه عضویت شهید باهنر نشد، ایشان از دستگیری مصون ماند.»^۲

محاكمة ۵۵ نفر از اعضا و سران حزب ملل در بهمن و اسفند ۱۳۴۴ در دادرسی ارتش به صورت غیرعلنی انجام شد. رهبر گروه به اعدام و بقیه به حبس‌هایی از ۳ سال تا ابد محکوم گردیدند. در اثر فشار روحانیون متنفذ، به خصوص دخالت آية الله حکیم از نجف و آية الله خوانساری از تهران، حکم اعدام بجنوردی با یک درجه تخفیف به حبس ابد تقلیل یافت. اسامی و میزان محکومیت بیست تن از اعضای اصلی حزب ملل به این شرح است:

ردیف	نام و نام خانوادگی	تاریخ تولد	شغل	محکومیت
۱	سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی	۱۳۲۱	دبیلمه مدرسی (فاقد شغل)	ابد
۲	محمد سید محمودی قمی	۱۳۲۴	آموزگار	ابد
۳	عباسعلی مظاهری عمرانی	—	دانشجو	ابد
۴	علی نورصادقی	—	دانشجو	ابد
۵	حسن حامد عزیزی	۱۳۲۴	آموزگار	ابد
۶	سیدمحمد میرمحمدصادقی	۱۳۲۵	—	ابد
۷	ابوالقاسم سرحدی زاده	۱۳۲۴	—	ابد
۸	محمد پیران	—	پزشکیار و وظیفه	ابد
۹	محمدجواد حجتی کرمانی	۱۳۱۱	روحانی	۱۰ سال
۱۰	سیدکیوان مهشید	۱۳۲۲	دانشجو	۱۰ سال
۱۱	ناصر نراقی	۱۳۲۲	—	۸ سال
۱۲	محمدحسن ابن الرضا	۱۳۲۵	آموزگار	۸ سال
۱۳	جواد منصوری	۱۳۲۴	دانش آموز	۶ سال
۱۴	حمید خان محمدی	—	دانش آموز	۵ سال

۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، چ ۱۵: ص ۱۱۸۱.

۲. موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۳۱.

ردیف	نام و نام خانوادگی	تاریخ تولد	شغل	محکومیت
۱۵	احمد منصوری	۱۳۲۶	دانش آموز	۴ سال
۱۶	احمد احمد	۱۳۱۸	آموزگار	۴ سال
۱۷	محمد کاظم سیفیان	—	مهندس	۳ سال
۱۸	محسن حاج محمدی	—	دانش آموز	۳ سال
۱۹	محمد باقر عباسی	۱۳۲۵	دانش آموز	۳ سال
۲۰	عباس آقازمانی	۱۳۱۸	آموزگار	۳/۵ سال

بجنوردی در خاطرات خود می نویسد که به دلیل وجود حجة الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی و روحیه و نقش وی در طول زندان، «حزب ملل اسلامی کمترین تلفات [فکری] را در زندان داد و فقط دو نفر از اعضای ما بعدها از حزب بریدند و به دیگران پیوستند، هیچ یک از اعضای حزب ملل اسلامی به رژیم نپیوست... در حالی که بقیه گروه‌ها که دستگیر می شدند همواره در صدی از آنها... با رژیم همکاری می کردند. بخش عظیم از این موفقیت حزب ملل اسلامی در زندان مرهون آقای حجتی کرمانی بود.»^۱ چنانکه در بخش دیگری از این کتاب تشریح خواهد شد، جمعی از اعضای «حزب ملل اسلامی»، پس از آزادی از زندان، در اواخر دهه ۴۰ شمسی گروهی را به نام «حزب الله» تشکیل دادند. افراد این گروه، در نشیب و فراز مبارزات مسلحانه دهه ۵۰ حضوری چشمگیر و شاخص داشتند.

در جمع بندی و تحلیل تاریخچه حزب ملل اسلامی نکاتی به نظر می رسد:

عضوگیری از افراد جوان و بدون سابقه سیاسی و بازداشت، هرچند به اختفای حزب کمک می کرد، کمبودهایی اساسی در این سازمان به وجود آورد که مهمترین آن نداشتن تجربه عملی در مبارزه و شناخت از محیط دشمن بود. کمیته مرکزی در سال ۴۳ مقاله ای زیر عنوان «پس کو ساواک؟!» در نشریه خود نوشته بود که نشان می داد دشمن را دست کم گرفته و پلیس را تمسخر می کند.^۲

به رغم پیچیدگی تشکیلاتی و تعدد نفرات و نیز با وجود روند منظم مطالعاتی، حزب در انطباق تئوری ها بر شرایط عینی ضعیف بود و به نظر می رسد اعتماد به نفس زیاد مؤسسان این تشکل، موجب کم توجهی به امکانات واقعی رژیم شاه در سرکوب مبارزان گردیده بود که در نتیجه آسیب پذیری آن را افزایش داد.

۱. همان: ص ۹۱.

۲. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۴.

بیژن جزنی از زاویه نگرش یک مارکسیست به تحلیل چگونگی شکل‌گیری حزب ملل پرداخته است و ضمن طرح دیدگاه خاص و جهت‌دار خود، تأکید می‌کند که این حزب برای گذار از یک پروسه صرفاً سیاسی به یک پروسه سیاسی - نظامی، طرح و برنامه قابل اجرایی نداشت.^۱

نمی‌توان نادیده گرفت که تلفیق نوعی بلندپروازی و عدم محاسبه رخ داده است: از یک سو تعجیل در تدارک اسلحه و تنظیم لیست ترور و عملیات برای «سحرگاه انقلاب»، از سویی مشخص نبودن مشی عملیاتی و کاستی توان بالفعل سازمان، چندان با هم متناسب نبودند. حال آنکه «برنامه سه مرحله‌ای حزب نشان می‌دهد که حزب نیز در آن سال‌ها قصد آغاز مبارزه مسلحانه را نداشت؛ تنها به پایان رساندن مرحله نخستین با آهنگ ملایم افزایش افراد و امکانات خوب، سال‌ها به درازا می‌کشید.»^۲

در میان گروه‌های آن دوران، حزب ملل از معدود گروه‌ها (و شاید تنها گروه) است که برنامه مدونی برای «حکومت» داشته است. این وجه ممتاز حزب ملل نسبت به بقیه قابل توجه است.

۱. همان: ص ۱۴۵.

۲. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: ص ۱۸۸؛ مقاله بجنوردی.